

## رازهای پنهان صعود نازیسم

عبدالله شهبازی

۱- منشاء فکری و معرفتی نازیسم به مکتب آریایی‌گرایی سده نوزدهم می‌رسد که دو بنیانگذار نامدار آن، کنت گوپینوی فرانسوی و هوستن چمبرلین انگلیسی، دارای پیوندهای نزدیک با کانون معین و شناخته شده‌ای از الیگارشی مستعمراتی و دربار بریتانیا بودند. در تکوین آریایی‌گرایی سده نوزدهم هندشناسان و ایران‌شناسان یهودی نقش برجسته داشتند و خویشاوندی ایدئولوژی آریایی‌گرایی سده نوزدهم با اسطوره‌های یهودی تا بدانجا مشهود بود که ورنر سومبارت، اندیشمند برجسته آلمانی و دوست و همکار ماکس وبر، موج آریایی‌گرایی زمان خود در آلمان را تجلی دیگری از روانشناسی برگزیدگی قوم یهود می‌دانست. او می‌گفت: «نظریه رسالت جهانی ملت آریایی یا آلمانی چیزی نیست جز شکل جدیدی از باور یهودی به قوم برگزیده.»

۲- دومین گام اساسی در ترویج ایدئولوژی آریایی‌گرایی، که سرانجام به صورت نازیسم سربرکشید، با پیدایش طریقت ماسونی تئوسوفی و تأسیس انجمن جهانی تئوسوفی (نیویورک، ۱۸۷۵) برداشته شد. این نیز جریانی است بکلی مشکوک و دارای پیوندهای آشکار با کانون‌های معینی از زرسالاران یهودی و انگلوساکسون و آلمانی. سهم تئوسوفیسم در پیدایش نازیسم تا بدان حد است که نشان صلیب شکسته، که در اواخر سده نوزدهم و اوایل سده بیستم، البته در ترکیب با نماد ستاره داوود، به عنوان آرم انجمن جهانی تئوسوفی به کار می‌رفت، بعدها عیناً به آرم حزب نازی بدل شد. این نماد در اصل برگرفته از نقوش مندرج بر ظروف سفالی به‌دست آماده در اکتشافات باستان‌شناسی شوش (ایران) بود.<sup>۱</sup> لازم به توضیح است که بنیانگذار اصلی انجمن

---

<sup>۱</sup>. بنگرید به شکل ۲۰، نماد شماره ۲۹ در: لویی واندنبرگ، *باستان‌شناسی ایران باستان*، ترجمه عیسی

جهانی تئوسوفی فردی به نام کلنل الکات بود که در مقام نماینده ویژه تجاری راترفور هایس، رئیس جمهور وقت ایالات متحده آمریکا، در شبه قاره هند عمل می‌کرد و با کانون‌های درگیر در تجارت جهانی تریاک، به‌عنوان یکی از مهم‌ترین شاخه‌های اقتصاد جهانی سده نوزدهم، پیوند نزدیک داشت. این موج به پیدایش برخی جریان‌های فکری-سیاسی، چون آریا ساماج و برهما ساماج، در هند انجامید که بنیانگذاران و گردانندگان آن از کارگزاران سرشناس بومی استعمار بریتانیا و دارای پیوندهای عمیق با مدیران کمپانی هند شرقی و حکومت استعماری بریتانیا در هند و الیگارشی یهودی و انگلوساکسون غرب بودند. برای نمونه، یکی از گردانندگان اصلی برهما ساماج کشاب چاندرا سن، کارمند پیشین بانک بنگال، بود که مدعی ارتباط با عالم غیب و "پیامبری" نیز شد. نواده و وارث کنونی وی، پروفیسور آمارتیا کومار سن، استاد دانشگاه هاروارد، است. او در سال ۱۹۹۱ با خانم دکتر اما روچیلد، دختر لرد ویکتور روچیلد و استاد فلسفه انستیتوی تکنولوژی ماساچوست (MIT)، ازدواج کرد.

۳- موجی که بر بنیاد عوامل اجتماعی و سیاسی و فرهنگی عدیده، در آلمان گسترش یافت، پدیده‌ای به نام آنتی سمیتیسم را آفرید و سرانجام به تأسیس حزب نازی و صعود آدولف هیتلر انجامید، به‌شکلی عجیب با زرسالاران یهودی و سازمان اطلاعاتی بریتانیا پیوند دارد. این پیوند تا بدان حد مستند و عمیق است که می‌توان موج فوق را یک حرکت سازمان‌یافته تبلیغاتی- فرهنگی برای ایجاد توهم در فرهنگ سیاسی جهان و پنهان کردن واقعیت‌های عینی و ملموس و قابل شناخت و سنجش و سوق دادن افکار عمومی به سوی اشباح و موهومات دست‌نیافتنی و ناشناختنی دانست. این موج را حکمرانان و کانون‌های زرسالار آلمان برانگیختند، کادتها (دانشجویان مدارس نظامی آلمان) استخوان‌بندی آن را تشکیل می‌دادند و بستر اجتماعی رشد و بالش آن عقب‌مانده‌ترین و عوام‌ترین بخش‌های توده مردم آلمان بود. این موجی بود در ماهیت خود علیه جنبش انقلابی آلمان و رشد ناسیونالیسم مهاجم در عرصه فرهنگ و سیاست و نظامی‌گری در عرصه اقتصاد را به‌دنبال داشت. یکی از نخستین کانون‌های اشاعه آنتی سمیتیسم در آلمان حزب سوسیال مسیحی کارگری آلمان بود که در سال ۱۸۷۸ بوسیله آدولف استوکر با هدف مبارزه با جنبش انقلابی آلمان و جلوگیری از گسترش آن در میان کارگران و با حمایت کانون‌های زرسالار دنیای غرب، از جمله شبکه معینی از زرسالاران یهودی، تأسیس شد. این حزب از تبلیغات ضدیهودی به عنوان تاکتیک برای نفوذ در میان توده‌های کارگری آلمان بهره می‌جست. بدینسان، در دهه‌های ۱۸۸۰

و ۱۸۹۰ انجمن‌های ضدیهودی در آلمان مانند قارچ روئیدند و با برخورداری از پشتوانه‌های مالی کلان و مرموز و ناشناخته در انتخابات سال ۱۸۹۳ مجلس آلمان (رایشتاک) ۲۵۰ هزار رأی و ۱۶ نماینده به دست آوردند.

۴- ویلهلم دوم، امپراتور آلمان، از سردمداران و مروجان این موج آنتی سمیتیسم بود. عجیب اینجاست که ویلهلم دوست صمیمی سرارنست کاسل، زرسالار نامدار یهودی انگلیس، بود و کاسل در عین حال نزدیک‌ترین دوست ادوارد هفتم، پادشاه انگلیس، و سایر اعضای خاندان سلطنتی انگلیس نیز به‌شمار می‌رفت تا بدانجا که بعدها نوه و وارث او، به‌نام ادوینا اشلی، با لرد مونت‌باتن برمه، نوه ملکه ویکتوریا و دایمی ملکه الیزابت دوم، ازدواج کرد. کاسل و لرد ناتانیل روچیلد بنیانگذاران و مالکان اصلی **مجتمع نظامی ویکرز-آرمسترانگ** بودند که در دوران جنگ اول جهانی به‌عنوان **مُعظّم‌ترین و پیشرفته‌ترین مجتمع تسلیحاتی جهان** شناخته می‌شد و فعالیت آن تا به امروز، به‌عنوان قلب صنایع نظامی انگلیس، تداوم دارد. نامدارترین کارگزار این مجتمع، که به‌عنوان بزرگ‌ترین دلال اسلحه جهان در اواخر سده نوزدهم و اوایل سده بیستم شهرت دارد، فردی یهودی به‌نام **سر بازیل زهاروف** بود که به‌نوشته *دایرةالمعارف آمریکانا* به «مرد مرموز اروپا» شهرت داشت. او از طریق حق‌العمل‌هایی که از طریق فروش اسلحه به طرفین محارب و دسیسه‌های سیاسی به چنگ آورد ثروتی عظیم اندوخت و در اواخر عمر قمارخانه مشهوری در مونت‌کارلو تأسیس کرد. زهاروف دوست صمیمی برخی از دولتمردان نامدار دنیای غرب، مانند دیوید لوید‌جرج (نخست‌وزیر بریتانیا) و ژرژ کلمانسو (نخست‌وزیر فرانسه)، بود. پروفیسور هنری فولتورپ، از بنیانگذاران صنایع اتمی انگلیس و از سازندگان اولین بمب اتمی این کشور، نیز از سال ۱۹۴۳ کارمند مجتمع ویکرز بود. وی در سال‌های ۱۹۶۷-۱۹۷۵ ریاست تأسیسات نظامی بندر پورتموث انگلیس را به‌دست داشت.

۵- این موج آریایی‌گرایانه و آنتی سمیتیستی را برخی از اعضای خاندان چمبرلین انگلستان دامن زدند که از دیرباز، از سده شانزدهم میلادی و دوران همکاری با کمپانی ماجراجویان تجاری لندن و کمپانی مسکوی، نزدیکترین روابط را با الیگارشی یهودی اروپا داشتند. (استاد ریچارد چمبرلین، نیا و بنیانگذار خاندان چمبرلین، از شرکای اصلی کمپانی انگلیسی موسوم به مسکوی بود و یکی از صاحبان امتیازنامه‌ای که عبدالله خان استاجلو، حاکم شروان در زمان شاه طهماسب صفوی، در سال ۱۵۶۳ میلادی به این کمپانی اعطا کرد.) هوستن چمبرلین، برادرزاده فیلدمارشال نویل چمبرلین، منادی اتحاد آلمان و انگلیس بود. او در سال ۱۸۹۸ کتابی با عنوان **بنیاد سده نوزدهم** منتشر کرد که در آن تاریخ معاصر اروپا را به‌عنوان عرصه تعارض دو نژاد «آریایی» و «سامی» ترسیم

می‌کرد. توجه کنیم که آنتی‌سمیتیسم در اصل به معنای «ضدسامی‌گری» است و در بطن آن ضدیت با تمامی اقوام سامی (اعم از عرب و یهودی) و فرهنگ سامی (از جمله ادیان سامی اسلام و مسیحیت) مستتر بود. این عنصر نظری-تبلیغی بسیار مهمی بود که نگرش ضداسلامی دوران جنگ اول جهانی و فروپاشی امپراتوری عثمانی را تغذیه می‌کرد. به عبارت دیگر، آنتی‌سمیتیسم (ضدسامی‌گری) غولی بود که در زمان پیدایش بیش و پیش از هر چیز ایجاد نفرت ضداسلامی و بلعیدن دولت عثمانی را هدف گرفته بود. نفرت توده‌های فقیر و جاهل اروپا از زرسالاران یهودی، که بنیان‌های ملموس و مشخص داشت و برخاسته از تجربه زندگی دو سده اخیر آنها با صرافان و رباخواران و شیادان یهودی بود، به عنوان ابزار روانی کارآمدی برای تعمیم آن به یک روانشناسی عام ضد سامی و ضداسلامی مورد استفاده قرار گرفت. و نیز توجه کنیم که در زمان تکوین آنتی‌سمیتیسم، یهودیان اروپا با نام «جود» شناخته می‌شدند نه «سامی» و در محافل فرهیختگان به «عبرانی» و «اسرائیلی» شهرت داشتند. تنها از سال ۱۸۸۵ است که در نوشتار انگلیسی واژه «سامی» برای ارجاع به یهودیان رواج یافت.

۶- با پشتوانه سرمایه‌های مشکوک و ناشناخته، صدها هزار نسخه از کتاب چمبرلین در سراسر اروپا توزیع شد و بر فرهنگ آلمانی تأثیرات عمیق بر جای نهاد و پایه‌های فکری ناسیونالیسم مهاجم آلمان را استوار ساخت. قیصر ویلهلم شخصاً این کتاب را برای فرزندانش می‌خواند و همو بود که دستور داد این کتاب در دانشگاه افسری آلمان تدریس شود. این سرآغاز موجی است که بشریت را به سوی اولین و عظیم‌ترین جنگ جهانی سوق داد و در عین حال پایه‌های جریانی را بنا نهاد که دومین جنگ جهانی را، در مقیاسی بس مدهش‌تر از اولی، آفرید. پیامد این موج ناامن کردن هرچه بیشتر روابط میان کشورها و در نتیجه گسترش بی‌سابقه و حیرت‌انگیز صنایع تسلیحاتی بود. صاحبان این صنایع به عنوان بهره‌مندان اصلی این موج شناخته می‌شوند و در میان ایشان اعضای برخی خاندان‌های شناخته شده یهودی، تا به امروز، نقش فائقه دارند.

۷- در سال‌های ۱۸۸۹-۱۹۰۹ هوستن چمبرلین انگلیسی به‌طور منظم به کاخ ویلهلم، قیصر آلمان، می‌رفت و با ادعای پیوند با استادان غیبی به رؤیاهای او در زمینه سروری بر جهان و ایجاد نژاد نوین دامن می‌زد. چمبرلین پس از جنگ اول جهانی و شکست آلمان همچنان مروج عقاید آریایی‌گرایانه بود و زمانی که هیتلر در صحنه سیاست آلمان ظهور کرد، وی را به عنوان ناجی نژاد آریایی اعلام نمود. او در سال ۱۹۲۳ با هیتلر ملاقات کرد و سپس در نامه‌ای به او نوشت: «همین که ملت آلمان یک هیتلر را متولد می‌کند نشانه نیروی حیاتی اوست».

۸- رابطه هیتلر جوان با والتر اشتین نیز از مواردی است که مورد توجه محققین قرار

گرفته است. والتر اشتین، مقارن با دوران جوانی هیتلر و اقامت او در وین، یک فراماسون فعال مدعی ارتباط با موجودات فراطبیعی در وین بود و سازمان ماسونی پنهانی را بنیان نهاد که به ترویج عقاید رازورانه، آریایی‌گرایانه و تئوسوفیستی اشتغال داشت. هیتلر جوان به سازمان ماسونی اشتین پیوست و از نظر فکری به شدت از آن تأثیر گرفت. والتر اشتین بعدها، با نام دکتر اشتین، کتاب‌های متعددی درباره "رازوری آریایی" نوشت و نوعی شیطان‌پرستانه را تبلیغ می‌کرد. در سال‌های جنگ دوم جهانی، دکتر اشتین در انگلستان اقامت داشت و در این زمان مشاور شخصی سر وینستون چرچیل و عضو سرویس اطلاعاتی بریتانیا بود.

۹- در اواخر سده نوزدهم سازمان پنهانی و مرموزی به نام طریقت طلوع طلائی در انگلستان پدید شد که دارای پنج لژ در فرانسه و آلمان نیز بود. یکی از رهبران این طریقت به نام ساموئل لیدل ماترز در سال ۱۸۹۲، با اقتباس از نظریات کنل الکتات و سایر رهبران تئوسوفیسم، وجود استادان غیبی را اعلام کرد که در لژ برادری سفید مأوا دارند و امور جهان را هدایت و اداره می‌کنند. ماترز از هواداران سفت و سخت هیتلر و حزب نازی در انگلستان بود.

۱۰- فرقه مشکوک دیگری که در پیدایش نازیسم آلمان تأثیر داشت و به‌طور مستقیم با تئوسوفیسم مرتبط بود، انجمن تول است که در سال ۱۹۱۲ تأسیس شد و مرکز آن در مونیخ قرار داشت. بنیانگذار این سازمان فردی است که با عنوان اشرافی کنت هنریش فن سبا تندروف شهرت داشت و نام اصلی‌اش رودلف گلوئر بود. او در اوایل سده نوزدهم در استانبول (عثمانی) اقامت داشت و تاجری ثروتمند به‌شمار می‌رفت. وی پس از بازگشت به آلمان، اندیشه تول، سرزمین مرموز و افسانه‌ای آریایی‌های باستان، را از کتاب آموزه سرّی مادام بلاواتسکی، از بنیانگذاران تئوسوفیسم، به وام گرفت، سازمان خود به نام انجمن تول را برپا کرد و هدف خویش را سروری نژاد برتر اعلام داشت. وی به جذب اعضای خاندان‌های اشرافی و ثروتمندان و کارخانه‌داران آلمانی به این انجمن پرداخت و با اوجگیری جنبش انقلابی در آلمان، و به‌ویژه قیام خونین کارگران باواریا، یک شبکه تروریستی به ریاست فردی به نام دیتریش اکارت ایجاد کرد که یکی از اقدامات آن قتل وحشیانه کورت ایزنر، رئیس‌جمهور باواریا، بود. طی سال‌های ۱۹۱۹-۱۹۲۳ این سازمان به ۳۰۰ فقره عملیات تروریستی دست زد. در میان اعضای انجمن تول نام بلندپایگانی چون فرانتس گورتنر (وزیر دادگستری باواریا)، پوهنر (رئیس پلیس مونیخ)، و ویلهلم فریک (معاون یوهنر) دیده می‌شود. بعدها، در دولت هیتلر، فریک وزیر کشور و گورتنر وزیر دادگستری آلمان شدند. مورخین انجمن تول را قدرتمندترین سازمان پنهانی آلمان در دوران صعود

فاشیسم می‌دانند. یکی از اعضای این انجمن، رودلف هس بود. فردی به‌نام پروفیسور هوسهوفر به‌عنوان نظریه‌پرداز انجمن تول شناخته می‌شد. هوسهوفر از طریق هس با هیتلر آشنا شد و تعالیم او دستمایه اصلی هیتلر در نگارش کتاب *زندگی من* قرار گرفت.

۱۱- صعود هیتلر در هرم سیاسی آلمان بر بنیادهای رازورانه تئوسوفیستی نیز استوار بود. برای نمونه، بیوه فیلدمارشال فن مولتکه، فرمانده نظامی آلمان در دوران قیصر و از دوستان هوستن چمبرلین (فیلد مارشال فن مولتکه یک ماسون بلندپایه نیز بود)، اعلام کرد که با «روح همسر فقیدش» تماس گرفته و وی اعلام کرده که رهبر آینده آلمان هیتلر خواهد بود. این پیشگویی بر توده‌های عوام و جاهل آلمان تأثیر فراوان داشت.

۱۲- زمانیکه هیتلر از سوی ضداطلاعات ارتش آلمان مأمور شد تا به حزب کارگری آلمان بپیوندد، چهل نفر از اعضای انجمن تول، با هدایت دیتریش اکارت، برای حمایت از او به عضویت این حزب درآمدند. اکارت در زمان مرگ، در سال ۱۹۲۳، به اعضای انجمن تول وصیت کرد که از هیتلر تبعیت کنند زیرا وی با استادان غیبی در ارتباط است.

۱۳- در زمان صعود هیتلر در آلمان (۱۹۳۸)، دولت نوپل چمبرلین، پسر امپریالیست نامداری چون جوزف چمبرلین، بر سر کار بود و سرسخت‌ترین هوادار هیتلر در دولت بریتانیا لرد هالیفاکس بود که به خاندان مونتگ تعلق داشت. خاندان مونتگ در طول تاریخ معاصر بریتانیا، از سده هفدهم میلادی، نزدیک‌ترین پیوندهای سیاسی و مالی و خویشاوندی را با زرسالاران یهودی و خاندان‌های دسیسه‌گری چون چرچیل داشته‌اند و در این زمینه شهرت کامل دارند. تمامی اقداماتی که دولت بریتانیا در زمان دولت چمبرلین انجام می‌داد، در جهت تحکیم اقتدار هیتلر و به پیشنهاد لرد هالیفاکس بود.

۱۴- نقش سازمان اطلاعاتی بریتانیا (اینتلیجنس سرویس) و شبکه پنهان زرسالاران یهودی در صعود نازیسم در آلمان را از طریق عملیات مرموز ایگناس تربیش لینگلن نیز می‌توان پیگیری کرد. تربیش لینگلن، که به یک خانواده ثروتمند یهودی ساکن مجارستان تعلق داشت، به‌عنوان یکی از مأموران اطلاعاتی و توطئه‌گران بزرگ و افسانه‌ای نیمه اول سده بیستم میلادی شهرت فراوان دارد. او در سال ۱۹۰۳ به انگلستان مهاجرت کرد، در سال ۱۹۱۰ نماینده مجلس عوام شد و زندگی مجللی در پیش گرفت. در سال‌های بعد، به‌همراه سیدنی رایلی یهودی،<sup>۲</sup> مأمور اطلاعاتی نامدار دیگر انگلیس،

۲. نام اصلی سیدنی رایلی، زیگموند گئورگیوویچ رزنبوم و پسر نامشروع یک پزشک یهودی ساکن روسیه بود. در سال ۱۸۹۶ در برزیل عضو سرویس اطلاعاتی بریتانیا (اینتلیجنس سرویس) شد. پیش از

در دسیسه‌های نفتی - سیاسی مرموز آن دوران به‌سود الیگارشی یهودی و مجتمع نفتی رویال داچ شل نقش فعال داشت. در آستانه جنگ اوّل جهانی، تربیش لینکلن به‌عنوان نماینده ایتلیجنس سرویس بریتانیا با سازمان اطلاعاتی آلمان وارد ارتباط شد. حداقل از اوایل سال ۱۹۱۹ به‌طور کامل در آلمان مستقر شد و در عملیات خرابکارانه و توطئه‌های گروه‌های افراطی فاشیستی نقش فعالی به‌دست گرفت. در این دوران، او یکی از عوامل اصلی پس‌پرده در سازماندهی و تحرکات گروه‌های اوباش موسوم به لشکر آزاد بود که از درون آن حزب نازی زائیده شد. یکی از اقدامات این گروه قتل فجیع رزا لوکزامبورگ و کارل لیبکنخت است. (خانم رزا لوکزامبورگ را پس از شکنجه وحشیانه با شلیک گلوله در سرش کشتند و جسد او را در فاضلاب انداختند.) در ۲۴ ژوئن ۱۹۲۲ نیز والتر راتنو، وزیر خارجه آلمان که سیاست‌های وی مطلوب مافیای صهیونیستی انگلیس نبود، به‌دست یکی از اعضای لشکر آزاد به قتل رسید. توجه کنیم که والتر راتنو یهودی بود و پدر وی (امیل راتنو) بنیانگذار کمپانی معروف AEG است. در همین زمان بود که فعالیت سیاسی هیتلر آغاز شد و وی به‌عنوان مأمور مخفی سازمان ضداطلاعات ارتش آلمان، و در رابطه با برخی رهبران افراطی نظامی چون ژنرال لودندروف، گروه کوچک خود را تأسیس کرد؛ همان گروهی که سپس به حزب ناسیونال سوسیالیست کارگری آلمان (نازی) بدل شد. در نوامبر ۱۹۲۳ ژنرال لودندروف

جنگ اوّل جهانی، در سن‌پترزبورگ به قاچاق اسلحه مشغول بود و از این طریق پول فراوانی به جیب زد. در ماجرای خرید امتیازنامه داری برای دولت انگلیس، در کنار سر مارکوس ساموئل، نقش جدی داشت و از سال ۱۹۰۲ در عملیات مخفی و توطئه‌گرانه‌ای که بر سر تصاحب منابع نفتی شمال ایران و باکو جریان داشت، به‌سود سر مارکوس ساموئل و کمپانی شل درگیر بود. این حوادثی است که در تاریخنگاری معاصر ایران به‌مجارای نفت شمال معروف است و یکی از مهم‌ترین پرده‌های آن قتل ماژور رابرت ایمبری، نماینده غیررسمی کمپانی استاندارد اوایل نیوجرسی در تهران (۱۸ ژوئیه ۱۹۲۴)، است که به‌اعلام حکومت نظامی از سوی رضاخان سردار سپه و تحکیم پایه‌های دیکتاتوری او انجامید. در دوران جنگ اوّل جهانی و انقلاب بلشویکی، تا سال ۱۹۲۵، نقش مهمی در تکاپوهای مخفی اطلاعاتی انگلیسی‌ها در روسیه داشت و با وینستون چرچیل به‌طور مستقیم مرتبط بود. در نوامبر ۱۹۲۵ به‌دست بلشویک‌ها تیرباران شد. در پرتو تبلیغات کانون‌های معینی به‌عنوان «سلطان جاسوسان بریتانیا» شهرت افسانه‌ای یافت. سر رابرت بروس لاکهارت، مأمور برجسته اطلاعاتی انگلیس در روسیه، کتابی با عنوان *تک خال جاسوسان* درباره زندگی وی نوشته است. کمپانی تلویزیونی BBC نیز زندگینامه او را به‌صورت سریال تهیه و پخش کرده است. کارگردان این فیلم خانم وریتی آن لامبرت، از اعضای خاندان معروف یهودی لامبرت و از خویشان نزدیک روچیلدها، است. برای اطلاع بیشتر درباره سیدنی رایلی بنگرید به: *ظهور و سقوط سلطنت پهلوی*، جلد دوم: جستارهایی از تاریخ معاصر ایران، صص ۱۶، ۷۸-۷۹، ۱۲۰.

و هیتلر کودتای نافرجامی را ترتیب دادند که به کودتای مونیخ معروف است. امروزه مورخین می‌دانند که یکی از گردانندگان طرح‌های متعدد کودتایی ژنرال لودندروف و هیتلر همان آقای تربیش لینکلن بوده است. تربیش لینکلن بعدها در بندر شانگهای مستقر شد، نام چینی چائو کونگ را بر خود نهاد، سر خود را تراشید و ۱۲ ستاره کوچک بر پوست جمجمه‌اش داغ زد، به‌عنوان راهب بودائی صومعه‌ای به راه انداخت و گروهی مرید وفادار در پیرامون خویش گرد آورد. با آغاز جنگ دوم جهانی، چاپو کونگ، یا همان آقای تربیش لینکلن، با سرکنسول آلمان در شانگهای تماس گرفت و خواستار ملاقات با هیتلر شد تا "قدرت ماوراءطبیعی" خود را در خدمت او قرار دهد. از سرنوشت این پیشنهاد اطلاعی نداریم.